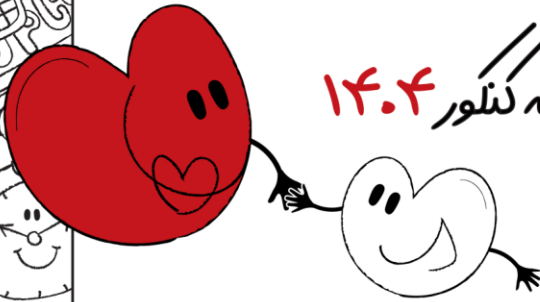


با ❤️ بیا تام لند

جزوه

دوره سالانه نئور ۱۴۰۴



فارسی 3

هفته 1

استاد علی عطری

نقش‌های تبعی

همه‌ی ما می‌دانیم که نهاد، مفعول، مسند، متمم و فعل، نقش‌های اصل یک جمله‌اند. حال می‌خواهیم در مورد نقش‌هایی صحبت کنیم که نقش اصلی نیستند و از یکی از نقش‌های اصلی پیروی و تبعیت می‌کنند. و سه نوع می‌باشند: 1- معطوف، 2- بدل، 3- تکرار

1- معطوف: اسم یا ضمیر یا یک گروه اسمی بلافاصله بعد از «واو عطف» آمده است. و ارزش دستوری آن با اسم یا ضمیر یا گروه اسمی قبل از «واو عطف» برابر است.

اسم و **اسم**

عطف معطوف

مثال 1:

عشق و آزادگی و حسن و جوانی و هنر	عجبا هیچ نبرزید که بی‌سیم و زرم
معطوف معطوف معطوف معطوف	معطوف

مثال 2:

سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری	که حق صحبت و مهر و وفا نگه دارد
معطوف معطوف معطوف	معطوف

مثال 3:

به یاد لعل تو و چشم مسست می‌گونت	ز جام غم می‌لعلی که می‌خورم خون است
معطوف	معطوف

***هواسمون باشه که:** وقتی یک گروه اسمی بعد واو عطف بیار، باید هسته‌ی اون گروه اسمی رو معطوف برونیم.

***هواسمون باشه که:** بعضی اوقات در نوشته به جای «واو عطف» از ویرگول استفاده شده که باید هواسمون باشه و اون‌ها رو «واو عطف» لحاظ کنیم (البته ویرگولی که جای واو عطف اومده باشه نه ویرگولی که برای مکث کردن اومده)

مثال 4: شیر، پاستیل، پاسب زخم، نوشابه و گوجه بفر.

معطوف معطوف معطوف معطوف

***هواسمون باشه که:** ممکنه از «یا عطف» به جای «واو عطف» استفاده شده باشه! برای ما هیچ فرقی نداره.

مثال 5: کتابم، منگنه یا شیرازه کن.

معطوف

2- بدل: یک اسم یا یک گروه اسمی که اسم یا گروه اسمی قبل خود را بهتر یا دقیق تر بیان می کند و حذف آن به عبارت آسیبی نمی رساند.

مثال 6: شیریان، فسر و آواز ایران، در کناره مقبره فردوسی به فاک سپرده شده است.

بدل از شیریان

مثال 7: نام او سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درفتی بلند آشیان دارد.

بدل از کوه قاف

مثال 8:

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین پرورده‌ی کنار رسول خدا، حسین

بدل از خورشید آسمان و زمین بدل از پرورده‌ی کنار رسول خدا و زمین بدل از خورشید آسمان و زمین

*هواسمون باشه که: ضمایر (فود، فودم، فویش، فویشتن، جمله، جمله‌گی، همه، همگی و) فیلی اوقات بعد از ضمیر اصلی یا اسم می توانند بدل باشند.

مثال 9:

ما همه چشمیم و تو نور ای صنم چشم بد از روی تو دور ای صنم
بدل از ما

مثال 10:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
بدل از خود

مثال 11:

شور و شرّ و نفع و ضرّ و خوف و امن و جان و تن جمله را سیلاب برده می کشاند سوی لا
بدل از مصرع اول

*هواسمون باشه که: بدل ها نقش نمای اضافه (کسره یا ی) نمی گیرند.

*هواسمون باشه که: کلمات ابن و بنت، بدل ساز هستند.

مثال 12:

قاسم بن الحسن در جنگ عاشورا ، در رکاب عمویش حسین بن علی جنگید. (3 تا بدل)

بدل از قاسم

بدل از حسین

بدل از عمویش

(3) تکرار: کلمه‌ای که برای تأکید در معنا و نقش یکسان تکرار شده است.

مثال 13:

لاف زخم لاف که تو راست می‌کنی لاف مرا

تکرار

ناز کنم ناز که من در نظرت معتبرم

تکرار

مثال 14:

برای من مگری و مگو دریغ! دریغ!

تکرار

به دام دیو درافتی دریغ آن باشد

مثال 15:

ای مرغدل که خسته و بی‌تابی

دمساز باش با غم او دمساز

تکرار

***هواسمون باشه که:** اکثر اوقاتی که نقش تبعی تکرار داریم، هزف به قرینه لفظی هم داریم.

***هواسمون باشه که:** نقش تبعی تکرار رو با آرایه‌ی تکرار اشتباه نگیریم. توی آرایه‌ی تکرار موم نیس نقش کلمات تکراری

یکی باشه و حالت تأکیدی داشته باشیم.

انواع حذف

در زبان ادبی گاهی اوقات پیش می‌آید، قسمتی از جمله، (مفصلاً فعل) حذف شود و در جمله حضور نداشته باشد، که به آن «حذف به قرینه» می‌گویند. این حذف‌ها دو نوع می‌باشند:

۱- حذف به قرینه لفظی: هنگامی که واژه یا واژگان حذف شده از جمله، در جمله قبل یا بعد یا در کلام وجود داشته باشد.
مثال 1: منت فرای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت [پی‌پی‌پی‌پی‌پی]. (به شکر اندرش مزید نعمت [است])؛

تملیل: «است» از جمله دوم حذف شده و چون در جمله قبل لفظ «است» وجود دارد، بهش می‌گیم: حذف به قرینه لفظی
مثال 2:

بفرمود گنجینه‌ی گوهرش فشانند در پای و زر بر سرش
تملیل: (زر بر سرش فشانند)، «فشانند» از پایان بیت حذف شده و چون در جمله قبل لفظ «فشانند» وجود دارد، حذف به قرینه لفظی است.

مثال 3:
از مقام تا ثریا هم‌چنان کز ثریا تا ثری فرق است و بین
تملیل: از مقام تو تا ثریا همان قدر تفاوت است که از ثریا (پروین) تا ثری (ثاک) فرق است و بین (تفاوت) است.
«است» از دو جمله حذف شده.

مثال 4:
گرفتار کمند خوبرویان نه از مدحش خبر باشد نه از دم
تملیل: کسی که گرفتار کمند خوبرویان شده است، نه از مدح کردنش با فخر است، نه از دم و نکوهش کردنش با فخر است.

* تویه: حذف نهاد از جمله را، حذف به قرینه، مسبب نمی‌کنیم. در واقع منظور از حذف در کتب درسی ما، حذف فعل جمله است.

الان مثلا در مصرع زیر حذف وجود ندارد:

مثال 5: گویند که در عشق تو آسایش نیست

تملیل: آن‌ها می‌گویند... «آن‌ها» نهاد است که حذف شده ولی این حذف رو در نظر نمی‌گیریم.

2- حذف به قرینه معنوی: هنگامی است که واژه یا واژگان حذف شده در کلام وجود نداشته باشد و ما به واسطه معنا به لزوم بودن آن پی می‌بریم.

مثال 6:

من آبروی نخواهم ز بهر نان دادن که پیش طایفه‌ای مرگ به که بیماری
تملیل: که پیش طایفه‌ای مرگ از بیماری بهتر است؛ «است» از جمله حذف شده و چون در کلام وجود ندارد و از راه معنی به نبودش پی بردیم، به اون می‌گیم: حذف به قرینه معنوی

مثال 7:

نه هر که به قامت مهتر، به قیمت بهتر.

تملیل: فعل «است» از هر دو جمله حذف شده و چون در کلام وجود ندارد و ما با معنی کردن نیاز به بودن این فعل رو فهمیدیم، حذف به قرینه معنوی داریم.

نه هر که به قامت موثر است، به قیمت بهتر است. (هر که به قامت بزرگتر است، به قیمت بیشتر و بهتر نیست)
 * * هواسمون باشه که : : فیلی زیار دیده شده که توی اشعار و متون ادبی ، افعال اسنادی، مخصوصاً فعل «است» و «نیست»
 ، به قرینه هزف بشه (هم لفظی هم معنوی)

مثال 8:

رسید ناله سعدی به هر که در آفاق هم آتشی زده‌ای تا نفیر می‌آید
 تملیل : فعل «اسنادی» از پایان مصراع اول هزف شده . (رسید ناله سعدی به هر که در آفاق بود یا است)
 * * هواسمون باشه که : : بعد از کلمات تفضیل (بهتر، به، داناتر، اعلم، افضل و...) معمولاً فعل اسنادی هزف می‌شه
مثال 9: آن به که نظر باشد و گفتار نباشد (آن بهتر است که نظر باشد ولی گفتار نباشد)
مثال 10: نه هر کس که او مهتر او بهتر است. (نه هر کس که او مهتر است او بهتر است)
مثال 11: ای دوست شکر بهتر یا آن که شکر سازد؟ (ای دوست شکر بهتر است یا آنکه شکر را سافته است؟)

* * هواسمون باشه که : : بعد از حروف قسم «به» (به جان تو، به فرا، به دوستی و ...) معمولاً عبارت «قسم می‌خورم» به
 قرینه معنوی هزف می‌شه.

مثال 12:

به دوستی که ز دست تو ضربت شمشیر چنان به ذوق ارادت خورم که حلوا را
 تملیل : به دوستی‌ای که با تو دارم قسم می‌خورم که ...

مثال 13:

به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید
 تملیل : به جان دوست قسم می‌خورم که ...
 * * هواسمون باشه که : : بعد از «به نام ...» به احتمال زیار هزف به قرینه معنوی وجود داره و عبارت «شروع می‌کنم» هزف شده .

- به نام خداوند جان‌آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
 - به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها
 تملیل :

به نام فراوند جان‌آفرین [شروع می‌کنم]

به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها [شروع می‌کنم]

* * هواسمون باشه که : : بعد از عباراتی مانند: «فوشفت آن»، «بر بفت آن» معمولاً فعل اسنادی «است»، به قرینه معنوی
 هزف می‌شه.

- بلند آن سر که او خواهد بلندش نژند آن دل که او خواهد نژندش
 - هرگز آن دل بنمیرد که تو جلنش باشی نیکبخت آن که تو در هر دو جهانش باشی
 تملیل:

بلند آن سر [است] که او خواهد بلندش

نژند آن دل [است] که او خواهد نژندش

نیکبخت آن [است] که تو در هر دو جهانش باشی

* * هواسمون باشه که : : بعد از عباراتی مانند: «معلم فقط»، «راننده فقط» و ... معمولاً فعل اسنادی «است»

هزف می‌شه و هزف به قرینه معنوی داریم.

مثال 14: غذا فقط کباب! (فقط کباب غذا است)

* هواسمون باشه که : فعل عبارتی مانند «از مسافرت په فبر؟»، معمولاً به قرینه معنوی هزف می‌شه. «از مسافرت په فبری داری؟»

* هواسمون باشه که : : بعد از منادا و کلماتی مانند: فغان، دریغ، افسوس، سکوت و ... معمولاً فعل هزف می‌شه!

مثال 14: ای مرگ بیا که زندگی ما را کشت (ای مرگ [با تو هستم] بیا که زندگی ما را کشت)

مثال 15: افسوس ز دست فلک سفله نواز (افسوس [می‌خورم] ز دست فلک سفله نواز)

مثال 16: خمش ای عقل عطارد که در این مجلس عشق حلقه ی زهره بیانت همه تسخر کردند (ای عقل عطارد [با تو هستم] فمُش [باش] که.....)

انواع را

عزیز من! هر جا «را» دیدی نشانه مفعول نیست! ما «را» های متفاوتی داریم که می‌خواهیم چند چند نمونه ی آن را در این ایستگاه بررسی کنیم. این «را» ها را باید بلد باشیم تا اولاً بتوانیم ابیات را درست معنی کنیم و ثانیاً بتوانیم نقش کلمات را درست پیدا کنیم.

۱- «را» مفعولی: این «را» در دل سؤال «چه کسی را؟»، «چه چیزی را؟» دیده می‌شود! که به ما مفعول را نشان می‌دهد و پرتکرارترین «را» بین سایر «را» ها است.

مثال 1:

تا درنگرد کی بی تو چون خواهم خفت	- باور نکنی خیال خود را بفرست
	مفعول را مفعولی
خدای عزوجل جمله را بیامرزاد	- نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند
مفعول را مفعولی	
اول مرا سیراب کن و آنگه بده اصحاب را	- زاندازه بیرون تشنه‌ام ساقی بیار آن آب را
مفعول را مفعولی	مفعول را
یاقوت چه ارزد بده آن قوت روان را	- ساقی بده آن کوزه ی یاقوت روان را
مفعول را مفعولی	مفعول را مفعولی
نتواند که کند عشق و شکیبایی را	- آب را قول تو با آتش اگر جمع کند
مفعول را مفعولی	مفعول را مفعولی
مرده‌ای بینی که با دنیا دگر بار آمده است	- وه که من گر بازبینم روی یار خویش را
	مفعول را مفعولی
تا آتش جانم را بنشیننی و بنشانی	-خواهم که تو را در بر بنشانم و بنشینم
مفعول را مفعولی	مفعول را مفعولی
این رشته را به نقد جوانی خریده‌ام	- موی سپید را فلکم رایگان نداد
مفعول را مفعولی	مفعول را مفعولی

رفتم و از ماتم خود عالمی را سوختم
مفعول را مفعولی

عشق را هنر یابی درد را دوا بینی
مفعول را مفعولی مفعول را مفعولی

-جان پاک من رهی خورشید عللم تاب بود

-گر طلب کنی ازجان عشق و دردمندی را
مفعول را مفعولی

2- «را» حرف اضافه (متمم ساز):

یک نوع «را» دیگری داریم که معنی حرف اضافه میدهد! یعنی چه؟! یعنی می‌گوییم «را» اما معنی «از، به، با، برای و...» می‌دهد! و ما می‌دانیم که بعد از حروف اضافه «از، به، با، برای و...» متمم می‌آید! پس اگر «را» ما معنی حرف اضافه بدهد، آن «را» متمم می‌سازد!
مثال 2:

روز فراق دوستان شب خوش بگفتم خواب را
متمم حرف اضافه

-من نیز چشم از خواب خوش برمی نکردم پیش ازاین

تلمیل: به خواب، شب بفرگفتم («را» در معنی «به»)

ور هست پیش اهل حقیقت کنار اوست

-دریای عشق را به حقیقت کنار نیست
متمم حرف اضافه

تلمیل: کنار و ساحلی برای دریای عشق وجود ندارد («را» در معنی «برای»)
حرف اضافه متمم

سرامد روزگار ظلم با من

-قضا را شاه آمد وقت رفتن
حرف اضافه

تلمیل: از قضا وقت رفتن شاه رسید («را» در معنی «از»)
حرف اضافه

کتاب نفس برخوانم که باشد نسخه‌ای در جان

-حروف عقل بشمارم که مسطور است اشیا را
متمم را حرف اضافه

تلمیل: در اشیا مسطور است («را» در معنی «در»)
حرف اضافه متمم

-نهان داشتن راز، اهل بیت را مشارکت است
متمم حرف اضافه

تلمیل: نهان داشتن راز، مشارکت با اهل بیت است («را» در معنی «با»)
حرف اضافه متمم

گل مهر در سینه می‌پرورید

-تو را هدیه‌ای پرثمن می‌خرید
متمم را حرف اضافه

تلمیل: برای تو هدیه‌ای پرثمن می‌فرید («را» در معنی «برای»)
حرف اضافه متمم

3- «را» فک اضافه:

در گذشته بسیار نامرتب صحبت می کردند! یعنی مثلاً به جای اینکه بگویند «اینستاگرام من» می گفتند «من را اینستاگرام!» در واقع در یک ترکیب اضافی، جای مضاف و مضاف‌الیه را عوض می کردند و بین این دو، یک «را» می گذاشتند! که ما به این را «را فک اضافه» یا «را بدل از کسره اضافه» میگوییم.

مخبرمول:



مثال 3:

- به فرموده‌ی شیخ رئیس سیر را خاصیت فراوان است
y را فک اضافه x

تعلیل: خاصیت سیر فراوان است

y x

بس پریشانی باید برونش چون موی دوست

- هر که را خاطر به روی دوست رغبت می کند
y را فک اضافه x

تعلیل: فاطر هر که به روی دوست رغبت می کند

y x

تا دگر عیب نگویند من حیران را
متمم را حرف اضافه (به)

- همه را دیده در اوصاف تو حیران ماندی
y را فک اضافه x

تعلیل: دیده همه در اوصاف تو حیران ماند

y x

یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد
y را فک اضافه x

- هر که شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد

تعلیل: یا پر مگس را ببندد و یا سر عسل را بپوشاند

y x y x

مانع نگردد از حرکت آب را حباب
y را فک اضافه x

- آرام نیست آبله پایان شوق را
متمم را حرف اضافه (برای)

تعلیل: برای آبله پایان شوق، آرامشی وجود ندارد؛ حباب، مانع آب از حرکت نمی شود.

y x

را حرف اضافه متمم

✱ هواسمون باشه که: بعضی وقتا پیش میاد که می تونیم «را» مون رو به دو صورت معنی کنیم و فب فرقی نداره «را» رو پی در نظر بگیریم ولی بیشتر دیده شده که به صورت فک اضافه در نظر بگیرن .

مثال:

شد دشمن من وه که به طالع دارم

با هر که بگفتم که تو را دوست شدم

✱ حالت 1: با هر که بگفتم که با تو دوست شدم ⇐ «را» حرف اضافه

حرف اضافه متمم

*حالت 2: با هر که بگفتم که دوست تو شرم ← «ا» حک اضافه

y x